

درس دوازدهم

کاوه دادخواه

در داستان های ایران و اساطیر باستان ، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش بند چرمین او که برنیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند ، درفشی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت ، ضحاک برافراشت. درفشی که پشتیبان آن ، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی پناه بود.

ضحاک ، معرّب اژی دهاک (= اژدها)، در داستانهای ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی، در اوستا موجودی است «سه پوزه سه سرشش چشم»، دیوزاد و مایه آسب آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، راکه مردی پاکدین بود، از پا در می آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری چالاک، خورشهایی حیوانی بدو می خورد و خوی بد را در او می پرورد؛ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بردوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می روید و مایه رنج وی می شود.

پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی در می آورد و به نزد ضحاک می رود و به او می گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران ، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است. ضحاک نیز چنین می کند و برای تسکین درد خود به این کار می پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران و یا مهتر زادگان به دیوان او می برند و جانشان را می گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می آورد و به مارها می خورد تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد. در اساطیر ایران، مار مظهري است از اهریمن و در این جا نیز بر دوش ضحاک می روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

پادشاه ستمگر شبی در خواب می بیند سه تن مرد جنگی قصد او می کنند و یکی از آنان او را به ضرب گرز از پا درمی آورد... وی از بیم بر خود می پیچد و فریاد زنان از خواب می پرد. ناچار موبدان و خردمندان را به مشورت می خواند و خواب خود را حکایت می کند و تعبیر آن را از ایشان می خواهد. آنان از بیم خشم او تا سه روز چیزی نمی گویند. سرانجام، یکی از ایشان می گوید که زبونی ضحاک به دست کسی انجام خواهد شد که هنوز از مادر نزاده است. همین اشاره کافی است که پادشاه بدمنش به جست وجوی چنین نوزادی فرمان دهد. اما در این ایام، فریدون از مادر می زاید و از گاوی به نام «بر مایه» شیر می نوشد و در غاری پرورش می یابد. پدر او، آبتین که ناگزیر از بیم ضحاک ترسان و گریزان است، روزی گرفتار می شود و مغز سرش را به ماران می دهند. مادر فریدون، فرانک، پسر را به البرزکوه می برد و به دست مردی پاک دین می سپرد. ضحاک که به نهانگاه پیشین نوزاد پی می برد، به آنجا می رود؛ گاو برمایه و همه چهارپایان را می کشد و خانه آبتین را به آتش می کشد؛ اما پسر به خواست خداوند بزرگ می بالد و نیرو می گیرد و سرانجام، نام و نشان خود را از مادر می پرسد و چون از پادشاهی ضحاک و جفاهای او آگاه می شود، عزم می کند که از وی انتقام گیرد. از این رو در انتظار فرصتی مناسب چشم به راه آینده است. این فرصت گران بها را کاوه فراهم می آورد؛ یعنی یکی از مردم فرودست و پاک دین که سروکارش با آهن است و رنج و زحمت؛ اما پایان بخش شب تیره ستم می شود و نویدبخش پیروزی و بهروزی.

در محیطی که پادشاه بیداد پیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست. فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را هرچه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت:

قلمرو زبانی:

اساطیر: جمع اسطوره، انساذه و هده / اتحاد: یک پارچگی، یکی شدن / درفش: پرچم / معرّب: عربی شده / منظر: نشانه، محل ظهور / خوی: اخلاق / ابلیس: شیطان و اهریمن / خوالیگر: آشپز، طبخ (خالیکر تلفظ درست آن است) / چالاک: زرنگ و سربرج، جلد / خورش: غذا / علاج: دوا، دمان / فرزانه: دانشمند،

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

حکیم / کبوتر: خردتر، خردسال تر، زبردست / همتر زادگان: بزرگ زادگان و فرزندان بزرگان / دیوان: دفتر محاسب، محل وزارت، خزانه داری / تحم: تصویر ذهنی از یک چیز / بیداد: ظلم و ستم / خيشت: ناپاک / بیداديشه: ستم و ظالم /

۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار / بر او سالیان انجمن شد هزار

قلمرو زبانی:

چو: حرف ربط / شهریار: غیر ساده، مرکب (شهر / یار) / انجمن شدن: جمع شدن

قلمرو ادبی:

جهان: مجاز

قلمرو فکری:

وقتی ضحاک پادشاه جهان شد؛ پادشاهی او هزار سال طول کشید

۲- نهان کشت کردار فرزانهگان / پراکنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی:

فرزانگان: دانایان و خوبان / پراکنده: غیر ساده و نندی (پراکنده / ه) / دیوانگان: وندی (دیوانه / ان) (گ: واج میاجی)

قلمرو ادبی:

تضاد: دیوانگان، فرزنانگان؛ نهان گشت، پراکنده گشت / کنایه: «پراکنده شد» کنایه از «مشهور شد». / دیوانگان: ایهام: الف: دیوانه ها ب: طرفداران ضحاک

قلمرو فکری:

راه و رسم (خوب) دانایان از بین رفت، نام انسان های ظالم و دیو صفت مشهور شدند.

۳- هنر خوار شد، جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

قلمرو زبانی:

خوار: پست، زبون (خار: تیغ) / جادویی: جادوگری / ارجمند: شایسته، با ارزش / گزند: آسیب، آفت / آشکارا: وندی (آشکارا + راستی: وندی) / در جمله های «جادویی ارجمند»، «نهان راستی» و «آشکارا گزند» فعل «شد» به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی:

تضاد: «هنر، جادویی» «نهان، آشکارا» «خوار، ارجمند» و «راستی، گزند»

قلمرو فکری:

هنر و فضیلت از بین رفت، کار های نادرست ارزش یافت؛ راستی و درستی نابود شد، تباهی همه جا را فرا گرفت. (جادویی در برابر هنر قرار می گیرد و اگر هنر را شایستگی و توانمندی بدانیم پس جادویی عملی خواهد بود که در برابر شایسته سالاری قرار خواهد گرفت. ضحاک جادویی را رواج می دهد و این نشان می که جادویی عملی اهریمنی است)

۴- برآمد برین روزگار داز / کشید از دهنش به تنگی فراز

قلمرو زبانی:

برآمد: سپری شد / روزگار: وندی / از دهنش: مانند از دهن منظور «ضحاک» است / تنگی: سختی

قلمرو فکری:

مدت زمانی بر این گونه گذشت و ضحاک در تنگنا افتاد و روزگارش به تنگی و تلخی گرایید

۵- چنان بد که ضحاک را روز و شب بر نام فریدون کشادی دوب

قلمرو زبانی:

را: فک اضافه / کشادی: گشاده شدن، می گشاد (ویژگی سبک قدیم)؛ «دو لب» نهاد فعل «گشاد» است.

قلمرو فکری:

روز و شب، چنان بر ضحاک سخت می گذشت که دهانش فقط به نام فریدون (از ترس و خشم) باز می شد.

۶- زهر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند پشت راست

قلمرو زبانی:

مهتر: بزرگ / بخواست (اهمیت املائی)

قلمرو ادبی:

کنایه: پشت راست کردن: کنایه از ثابت و مستقر شدن، قدرت یافتن.

قلمرو فکری:

از هر کشوری بزرگان را دعوت کرد تا (بامشورت کردن با آن ها) با آسودگی و قدرت پادشاهی کند.

۷- از آن پس چنین گفت با موبدان که ای پرهنر با کمر بخردان،

قلمرو زبانی:

موبد: روحانی دین زرتشتی. / بخرد: خردمند. (وندی) / با گهر: دارای اصل و نسب

قلمرو فکری:

بعد از آن گفت: ای روحانیان پر هنر اصیل و خردمند ...

۸- مراد نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است

قلمرو زبانی:

را: فک اضافه (بدل از کسره) (در نهانی یکی دشمن من است)

قلمرو فکری:

یک نفر دشمن پنهانی من است که همه شما خردمندان از این موضوع آگاهی دارید و می دانید

۹- یکی محضر اکنون باید نوشت که جز تخم نیکی، سهد نکشت

قلمرو زبانی:

محضر: گواهی نامه، استشهاد نامه / سپهید: سردار لشکر، منظور «ضحاک» است

قلمرو ادبی:

تخم نیکی: تشبیه (نیکی مانند تخمی است که آن را می کارند) اگر چه می توان به تعبیری آن را استعاره گرفت (نیکی مانند

گیاهی است که تخم دارد و آن را می کارند)

قلمرو فکری:

محتوای استشهادنامه باید این باشد که سپهید (ضحاک) جز نیکی و خیر خواهی نکرده است (اکنون باید گواهی نامه ای نوشته

شود که من (ضحاک) فقط کارهای نیک انجام داده ام.)

۱۰- زبیم سهد هم راستان بر آن کار گشتند هم راستان

قلمرو زبانی:

بیم: ترس / راستان: انسان های درست / همداستان: هم رای و هم نظر (هم + داستان = وندی)

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

قلمرو ادبی:

مجاز: بر آن کار : گواهی نامه

قلمرو فکری:

گروهی از افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فراخوانده شده بودند ، از ترس با آن استشهاده نامه موافقت کردند.

۱۱- بدان محضه اژده ناکزیر / کواهی نوشتند برنا و پیر

قلمرو زبانی:

ناکزیر: ناچار (گزیر: چاره) / برنا: جوان

قلمرو ادبی:

مجاز: برنا و پیر ؛ یعنی ، همه . / استعاره: اژدها ، منظور ضحاک است

قلمرو فکری:

همه مردم به ناچار ، آن گواهی نامه را تأیید کردند.

۱۲- هم آنکه یکایک ز درگاه شاه / برآمد خروشیدن و دادخواه

قلمرو زبانی:

هم آن گه : همان موقع / یکایک: ناگهان / درگاه: بارگاه / برآمد: به گوش رسید / دادخواه: صفت فاعلی مرکب مرخم (

دادخواهنده) منظور « کاوه » است / خروشیدن دادخواه: نهاد

قلمرو ادبی:

استعاره: « شاه » استعاره از ضحاک

قلمرو فکری:

ناگهان ، همان زمان از بارگاه ضحاک فریاد کاوه دادخواه به گوش رسید.

۱۳- ستم دیده را پیش او خوانند / بر نامدارانش بنشانند

قلمرو زبانی:

ستم دیده: صفت مفعولی. / او: ضحاک / بر: نزد ، کنار / ش: مفعول (بر نامداران او را بنشانند) مضاف الیه (نزد نامداران او

نشانند)

قلمرو ادبی:

مجاز: ستم دیده « کاوه »

قلمرو فکری:

کاوه را نزد ضحاک دعوت کردند و او را نزد یاران ضحاک نشانند

۱۴- بدو گفت مستر به روی دژم / که برگوی تا از که دیدی ستم؟

قلمرو زبانی:

مستر: بزرگ تر / دژم: چشمگین /

قلمرو ادبی:

جناس: که (حرف ربط) ، که (ضمیر)

قلمرو فکری:

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بوی پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

ضحاک با چهرهٔ خشمگین به کاوه گفت : بگو تا از چه کسی ستم دیدی تا حسابش را برسم (ضحاک خشم بر کاوه نه، بلکه حالتی از خشم و ناراحتی را برای حاضران نشان داد که بگوید از ماجرا متأثر و متأسف است و در پی جبران)

۱۵- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهانم کاوه داد خواه

قلمرو زبانی:

شاهها : منادا / کاوهٔ دادخواه : مسند

قلمرو ادبی:

کنایه : دست بر سر زدن کنایه از حالت اندوه و تأسف

قلمرو فکری:

کاوه گفت : ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای داد خواهی و شکایت اینجا آمده ام.

۱۶- یکی بی زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم

قلمرو زبانی:

یک مرد آهنگر بی زیان : سه ترکیب وصفی (سه : صفت شمارشی - آهنگر / بی زیان : صفت بیانی) / مصراع اول : مسند

قلمرو ادبی:

استعاره : آتش استعاره از ستم / کنایه : مصراع دوم کنایه است از اینکه از شاه بلا و ستم دیده ام /

ایهام تناسب : آتش : الف : ستم ب : آتش معمولی که با واژهٔ « آهنگر » تناسب دارد. منظور شاعر « ستم » است

قلمرو فکری:

من یک مرد آهنگر بی زیان هستم که از شاه (تو) به من ستم رسیده است.

۱۷- توشاهی و کر اژدها پیکری بساید بدین داستان داوری

قلمرو زبانی:

و : حرف ربط هم پایه ساز / گر : یا / اژدها پیکر : به شکل اژدها ، تنومند / داستان : موضوع / داوری : قضاوت

قلمرو ادبی:

تشبیه : تو مانند اژدها تنومند هستی.

قلمرو فکری:

اگر تو شاه هستی و یا مانند اژدها ترسناک و قدرتمند هستی باید به این موضوع رسیدگی کنی.

۱۸- اگر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بهر ماست

قلمرو زبانی:

هفت کشور : ترکیب وصفی

قلمرو ادبی:

مجاز : هفت کشور = کل جهان

قلمرو فکری:

چرا باید از جهان پادشاهی تو، تنها رنج و سختی اش بهره ما باشد

۱۹- شماریت با من بساید گرفت بدان تا بجهان ماند اندر سگفت

قلمرو زبانی :

شمار گرفتن : حساب پس دادن /

قلمرو ادبی:

مجاز : جهان مجاز از مردم جهان

قلمرو فکری :

تو باید به من حساب پس بدهی (توضیح بدهی) تا مردمان از رفتار ظالمانه ات آگاه شوند.

۲۰- مگر کز شمار تو آید پدید که نوبت زکیتی به من چون رسید

قلمرو فکری :

شاید از حسابی که پس می دهی معلوم شود که چگونه نوبت کشته شدن به فرزند (آخرین فرزند) من رسیده است.

۲۱- که مارانت را مغز فرزند من ،هی داد باید زهر ابجمن

قلمرو فکری :

در میان همه مردم چرا مغز فرزند من باید به مارانت داده شود.

۲۲- سپد به گفتار او بگریید سگفت آمدش کان سخن ها شنید

قلمرو زبانی:

گفتار : سخن (وندی : گفت « بن ماضی » + ار)

قلمرو ادبی:

حس آمیزی: نگاه کردن به گفتار (ترکیب شنوایی و بینایی)

قلمرو فکری:

ضحاک به سخنان کاوه گوش کرد و از شجاعت کاوه شگفت زده شد.

۲۳- بدو باز دادند فرزند او به خوبی بختند پیوند او

قلمرو زبانی:

بدو: « د » واج میانجی / پیوند کسی را جستن : اتحاد و یگانگی او را جلب کردن

قلمرو فکری:

فرزند کاوه را با خیر و خوبی به او برگرداندند

۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بر آن محضر اندر کوا

قلمرو زبانی:

را: به (حرف اضافه) / بر آن محضر اندر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم. (ویژگی سبکی قدیم) / گوا: گواه ، شاهد

قلمرو فکری:

پادشاه به کاوه گفت که : آن استشهاد نامه را تأیید کند

۲۵- چو بر خواند کاوه همه محضرش سبک ، سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی:

همه محضر: ترکیب وصفی / سبک : به سرعت

قلمرو فکری:

وقتی کاوه استشهاد نامه را به سرعت خواند ، رو کرد به بزرگان کشور ...

۲۶- خروشید: «کای پامردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

قلمرو زبانی:

پامردان: دستیاران حکومت / دیو: ضحاک / گیهان خدیو: خداوند جهان (ترکیب اضافی مقلوب) /

قلمرو ادبی:

استعاره: دیو استعاره از ضحاک / کنایه: دل از ترس بریدن = نترسیدن / جناس: دیو، خدیو

قلمرو فکری:

کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: « ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید

۲۷- همه سوی دوزخ نهاید روی سپردید دل با به گفتار اوی

قلمرو زبانی:

همه: ضمیر مبهم و نهاد مصراع

قلمرو ادبی:

کنایه: دل سپردن کنایه از « قبول کردن »

قلمرو فکری:

با قبول کردن سخن های ضحاک همه شما به سوی دوزخ می روید

۲۸- نباشم بدین محضر اندر کوا نه هرگز بر اندیشم از پادشاه

قلمرو زبانی:

بر نمی اندیشم: نمی ترسم (اندیشه: ترس)

قلمرو فکری:

این استشهاد نامه را امضا نمی کنم، هرگز از پادشاه نمی هراسم.

۲۹- خروشید و بر جست لرزان ز جای بدیدید و بسپرد محضر به پای

قلمرو زبانی:

و: حرف ربط / لرزان: قید / سپردن: پایمال کردن، زیر پا گذاشتن / محضر: استشهاد نامه

قلمرو فکری:

کاوه فریاد زد در حالی که از شدت عصبانیت می لرزید بلند شد و استشهاد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت

۳۰- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه برو انجمن کشت بازارگاه

قلمرو زبانی:

انجمن شد: جمع شدند. (چون انجمن اسم جمع است فعل « مفرد » آمده است).

قلمرو ادبی:

مجاز: بازارگاه = مردم بازار

قلمرو فکری:

وقتی کاوه از درگاه ضحاک بیرون آمد، مردم بازار اطراف کاوه جمع شدند

۳۱- همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

قلمرو ادبی:

مجاز: جهان = مردم جهان / ایهام: داد: الف- حق و عدالت ب- فریاد و اعتراض

قلمرو فکری :

کاوه خروشید و فریاد کشید و مردم جهان را به عدالت (اعتراض) دعوت کرد .

۳۲- از آن چرم ، کاهنگران پشت پای پوشند هنگام زخم درای

قلمرو زبانی:

کاهنگران : که آهنگران / پشت پای: روی پا ، سینه پا / زخم : ضربه / درا : زنگ ، پتک آهنگران

قلمرو فکری:

کاوه از آن چرمی که آهنگران هنگام کار با پتک ، به روی پای خود می بندند ...

۳۳- همان کاوه ، آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست کرد

قلمرو زبانی:

همان : نیز

قلمرو ادبی:

کنایه : گرد برخاستن کنایه از «آماده قیام شدن»

قلمرو فکری:

به سرعت بر سر نیزه قرار داد و در همان لحظه حرکت دست جمعی مردم (قیام) آغاز شد.

۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی :

همی رفت : ماضی استمراری (کاربرد قدیمی) / ان : در «خروشان» ، نشانه صفت فاعلی است

نامداران: وندی- مرکب (نام + دار + ان) / یزدان پرست : صفت فاعلی مرکب مرخم (یزدان پرستنده)

قلمرو فکری:

کاوه در حالی که نیزه در دست داشت فریاد می کشید که ای مردان خدا پرست،

۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی:

هوا: هوای، طرفداری

قلمرو ادبی:

کنایه : « هوای کسی کردن» کنایه از « طرفداری کردن » ؛ « دل کندن» کنایه از « رها کردن » /

تضاد : هوای کسی کردن / دل کندن

قلمرو فکری:

کسی که طرفدار فریدون است از فرمانبرداری ضحاک سرپیچی می کند.

۳۶- پوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است

قلمرو زبانی:

پوید: برخیزید ، حرکت کنید / مهتر: بزرگتر ، ضحاک / آهرمن: اهریمن ، شیطان

جهان آفرین : صفت فاعلی مرکب مرخم (جهان آفریننده) / را: فک اضافه « بدل از کسره» به دل دشمن جهان آفرین است

قلمرو ادبی:

تشبیه: این مهتر اهریمن است

قلمرو ادبی:

قيام کنيد (حرکت کنيد - برخيزيد) که اين ضحاک همان شيطان است و در دلش دشمن خداوند است.

۳۷- همي رفت پش اندرون مرد کرد جهانى بروا بجهنم شنه خرد

قلمرو زباني:

همي رفت : ماضى استمرارى / پيش اندرون : پيشاپيش ؛ نشانه سبک قديم / گرد : پهلووان / جهاني بروا بجهنم شد : مردمان بسيارى اطرافش جمع شدند / خرد : کوچک (از نظر املايى دقت شود با واژه « خورد » اشتباه نشود)
قلمرو فکرى :

مرد پهلووان (کاوه) همچنان پيش مي رفت و سپاهي بزرگ از مردم، دور او جمع شدند.

۳۸- دانست خود کافر ديون کجاست سراندر کشيد و همي رفت راست

قلمرو فکرى:

کاوه مي دانست که فريدون کجا است ، راهش را در پيش گرفت و مستقيم پيش فريدون رفت.

۳۹- بايد به درگاه سالار نو بدينش آن جا و برخاست نحو

قلمرو زباني:

سالار : سردار ، سپهسالار / غو: بانگ ، فریاد

قلمرو فکرى:

کاوه به درگاه فريدون آمد و وقتي فريدون را آنجا ديد فریاد شادي برخاست.

۴۰- فريدون چو کيتي بر آن کوزه ديد بهسان پش ضحاک وارونه ديد

قلمرو ادبي:

مجاز: گيتي / جهان = اوضاع و موقعيت

قلمرو فکرى:

فريدون وقتي اوضاع را مناسب ديد به فال نيك گرفت و ضعيت ضحاک را نامساعد ديد.

۴۱- همي رفت منزل به منزل چو باد سري پر زکينه، دلي پر ز داد

قلمرو فکرى:

تشبيه : او مثل باد سريع مي رفت

قلمرو فکرى:

فريدون مثل باد به سرعت مي رفت در حالي که کينه ضحاک را در سر داشت و در دل مي خواست عدالت را اجرا کند.

۴۲- به شهر اندرون هر که برنا بند چوپيران که در جنگ، دانا بند

قلمرو زباني :

به شهر اندرون: آوردن دو حرف اضافه براي یک متمم ، نشانه سبک قديم / برنا: جوان

قلمرو فکرى:

در شهر جوانان و همچنين پيران کار آزموده در جنگ ...

۴۳- سوي لشکر آفريدون شدند ز نيرنگ ضحاک بيرون شدند

قلمرو زباني:

شدند (مصراع اول) : رفتند ، شدند (مصراع دوم) فعل اسنادى / نيرنگ : مکر و حيله ، جادو و طلسم /

قلمرو فکری:

به سوی لشکر فریدون رفتند و از دام مکر ضحاک رها شدند.

فریدون با لشکری از مردم شهر که به یاری اش آمده بودند، به رویارویی با ضحاک آمد و دست به گرزگاو سربرد و «بزبر سرش، ترک بشکست خرد». «سروش خجسته» پیام آورد که اورا کیش که هموز زمان مرکش فرزند شده است؛ اورا با همین سنگی به کوه دماوند ببرد همان جا بزند کن. فریدون دو دست و میان ضحاک راه بندی بست، پس اورا به کوه دماوند در خاری که «بش ناپید» بود، سرنگون آویخت.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته اند؟

هنر (فضیلت) محضر (کواهی نامه، استخدا نامه) درای (پیک) منزل (مرحله)

۲- در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟ یا

تو شاهی و گر ازدها پیکری ببايد بدین داستان داوری

۳- واژه ها و معنای آنها همیشه و ماندگار نیستند؛ ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: «فتراک، برگستان»

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کثیف و سوگند»

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی، خنده»

ت) معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید بگیرد، مانند: «سپر، یخچال»

* هر یک از واژه های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهار گانه شده اند؟

پذیرش (پ) سوار (الف) رکاب (ت) شوخ (ب)

قلمرو ادبی

۱- برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از متن درس انتخاب کنید.

* زمینه ملی

* زمینه قهرمانی

۲- بیت پنجم را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

۳- هر یک از واژه های مشخص شده، مجاز از چیست؟

* چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه اهل بازار

* از آن چرم، کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای پیش بند

۴- در بیت زیر، «درفش کاویانی» در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ پیروزی

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی سنایی

و خداینی که در این نزدیکی است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

قلمرو فکری :

۱- معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

معنی : فریاد کشید و از جای خود پرید و در حالی که (از خشم) می لرزید اسبها دنامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

مفهوم : کلاه دادخواه عدل و انصاف در ضمن ضحاک را نپذیرفت و بارفتارش، به سنگری او کوهی داد.

۲- مارانی که بر دوش ضحاک روییدند، مظهر چه خصلتی بودند؟

صفات شیطانی، ذات پلید و اهریمنی ضحاک و روحیه تم پیگی او.

۳- انگیزه فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

با توجه به داستان زندگی فریدون و سرگذشت درناکی که به واسطه تم ضحاک بر او و خانواده اش تحمیل شده بود (کشته شدن پدر به دستور ضحاک و آوارگی از شهر و دیارش) فریدون با

قیام خود اقدام به گرفتن انتقام پدر و تمام ستم دیدگان و رذک کردن خلق تم دیده از ظلم ضحاک و حاکمیت سیه او بود. (خلاصه ای از متن جواب نوشته شود)

۴- با توجه به متن درس، « پایمردان دیو » چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

کسانی بودند که در ستم ضحاک اوراد ستیاری و ظلم و ستم اوراد حق مردم بی گناه نمایندگی کردند. و کمک می کردند تا او به حکومت ظالمانه خود ادامه دهد و نیز این عده برای

حفظ منافع خود با وجود آنکه می دیدند ضحاک سگرو ظالم است، اعتراضی به او نمی کردند.

گنج حکمت

کاردانی

کشتی کسری بود که در زور آزیایی شمره بود؛ بدر میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی.
با جوانان چو دست بکشادی پای گردون پسر برستی
روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره ای درآمد و نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند؛ زور بازویی
که کوه به هوا بردی! از هر طرف، نفیر برآمد. در حال که آن مرد دست بر هم زد، کشتی کسیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد.
گفتم: «عالم در همه بابی لایق است عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.»
زور داری، چون نداری علم کار لاف آن توان به آسانی زدن

روضه خلد، مجد خوافی

قلمرو زبانی:

بدر: ماه کامل / هلال: / الحاح: اصرار / نفیر: فریاد / دست گشادن: کشتی گرفتن / گردون پیر: فلک / استعداد مجرد: استعداد به تنهایی / لاف زدن: ادعا کردن

قلمرو ادبی:

مجاز: بدر مجاز از تنومندی و قوی هیكلی؛ هلال مجاز از لاغری و میان تهی /

قلمرو فکری:

آن کشتی گیر وقتی با جوانان کشتی می گرفت، از فلک پیر و با تجربه نیز، پخته تر و با تجربه تر خود را نشان می داد و بر آن ها غلبه می کرد.